

چکیده

در این مقاله نگارنده به آداب و رسوم و باورهای مردمان گذشته در ارتباط با آینه و آینه‌داری و بازتاب آن در ادب فارسی با ذکر شواهدی چند، که عمدتاً از دیوان اشعار صائب برگزیده شده، پرداخته است.

کلید واژه‌ها:

آینه، چارآینه، آئینه خانه، آینه برانگشتی نشانند، آینه بر پیشانی بستن.

مقدمه

حسن روی توبه یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آئینه اوهام افتاد حافظ یکی از این رسوم و باورهای مردمی آینه و آینه‌داری است که در زندگی مردمان گذشته تأثیر بسیار داشته است و در اشعار شاعران نیز نمود فراوانی دارد. آینه‌های فلزی یا شیشه‌ای که گاه در مراسم عروسی و سرور و برای زینت، گاه در پوشش جنگ‌جویان و اسبان جنگی آن‌ها و گاهی برای رفع بیماری یا تشخیص زنده بودن یا نبودن بیمار در شرف مرگ یا برای بدرقه کردن مسافر به کار می‌رفته‌اند. در این مقاله سعی شده است تا از این دریچه به افق بی‌کران ادب فارسی نگریسته شود و ویژگی‌های آینه‌های قدیم و سپس شیوه‌های مختلف استفاده از آن‌ها بیان گردد.

ویژگی‌های آینه‌های قدیم

۱. آینه‌ها را از آهن می‌ساختند؛ چنان که در مرصاد العباد چنین آمده است: «در ابتدا آهن از معدن بیرون می‌آورند و آن را به لطایف‌الحیل پرورش گوناگون می‌دهند در آب و آتش و به دست چندین استاد گذر می‌کند تا آینه شود.» (رازی، ۱۳۷۳: ۴۰) آه کز طعنه بدخواه ندیدم رویت نیست چو آینه‌ام روی ز آهن، چه کنم حافظ به ساعت از آن آهن تیره رنگ یکی آینه ساخت روشن چو زنگ

(شاهنامه، ج ۷: ۲۶)



طاهره حق پرست

کارشناس ارشد

زبان و ادبیات

فارسی و دبیر

دبیرستان‌ها و مراکز

پیش‌دانشگاهی

کاشان

یکی از این
رسوم و
باورهای مردمی
مربوط به آینه
و آینه‌داری
است که در
زندگی مردمان
گذشته تأثیر
بسیار داشته
است و در
اشعار شاعران
نیز نمود
فراوانی دارد.

شیوه‌های مختلف استفاده از آینه

۱. آینه را در آینه‌دان می‌گذاشتند. «آینه‌دان: کیسه یا خانه چوبی که آینه را در آن نهند.» (بهار عجم، ج ۱: ۹۲)
فلک از کوب بختش عزیز است
ز آینه است قدر آینه‌دان را (کلیم: ۸)
۲. زنان هنگام آرایش کردن، آینه را روی زانوهای خود قرار می‌دادند.
منه آینه به زانو چو زنان گر مردی
غنچه شو روی در آینه زانو بگذار (صائب، ج ۴: ۲۲۵۲)
۳. به نظر می‌رسد که مردمان قدیم گاهی اوقات به همراه خود آینه داشتند و آن را در گریبان و بغل می‌گذاشتند.
زنگار گیرد آینه در بغل نهم
از بس مکدر است دل پر غبار من
ز بس که سینه‌ام از کینه جهان صاف است
گمان برند که آینه در بغل دارم (صائب، ج ۳۵۲۸۶: ۴)
۴. به نظر می‌رسد که به جای نگین، یک قطعه آینه را در انگشت خود قرار می‌دادند. «آینه بر انگشتی نشاندن: آینه به جای نگین در نگین‌دان نشاندن و آن خاصه زنان است.» (وارسته لاهوری، ۱۳۶۴: ۱۶)
این قوم خود آرا که کنون بر سر دست‌اند
وقت است نگین خود از آینه بسازند (صائب، ج ۴: ۲۱۲۰)
۵. در قدیم برای تزئین، آینه می‌بستند؛ چنان که در مصطلحات الشعراء، ص ۱۵ چنین آمده است: «آینه بر پیشانی بستن: رسم خواتین ولایت است که در حالت تقطیع آینه بر پیشانی می‌بندند.»
کدام آینه رو احرام این میخانه می‌بندد؟
که می آینه بر پیشانی بیمانه می‌بندد (صائب، ج ۳: ۱۴۰۶)
۶. به پوشش اسب‌های جنگی، آینه‌هایی نصب می‌کردند. «آینه برگستوان: آینه‌ای که در برگستوان اسب برای زینت گذاشته شده.» (فرهنگ سجادی، ۱۳۸۲ (ج ۱): ۴۷)
با شاخ سرو آنک کمان با برگ بید آنک سنان
آینه برگستوان گرد شهرها ریخته (خاقانی: ۳۷۹)
۷. به لباس‌های جنگی جنگ‌جویان آینه‌هایی نصب می‌کردند. علامه دهخدا در ج ۲، ص ۲۳۹ لغت‌نامه چنین می‌نویسد: «پاره‌های آهن که جنگ‌جویان بر پشت و سینه و ران راست کردند دفاع را و ظاهراً مجموع آن را چهار آینه یا چار آینه خواندندی.»
قیمت روشن‌دلان بنگر که در روز مصاف
شیرمردان حرز جان سازند چار آینه را (کلیم: ۸۹)

۲. از آن‌جا که آینه‌ها فلزی و از جنس روی یا آهن بود، در اثر رطوبت زنگ می‌زد.
سکندر نهاد آینه زیر نم
همی داشت تا شد سیاه و دژم (شاهنامه، ج ۷: ۲۶۰۷)
در زنگ غوطه زد ز تری‌های روزگار
آینه تمام عیاری که داشتم (صائب، ج ۵: ۲۸۰۶)
۳. و هم‌چنین آه کشیدن در آینه باعث کدر شدن و زنگ زدن آن می‌شد.
خاطر روشن‌دلان بسیار صائب نازک است
می‌توان کردن به آهی زنگ‌بار آینه را (صائب، ج ۱: ۱۲۳)
۴. گاهی نیز آینه‌ها را در نم می‌گذاشتند تا در اثر رطوبت زنگ نزد اما سیروس شمیسا در فرهنگ اشارات چنین می‌گوید: «آینه شیشه‌ای را که گران بها بود در نم می‌پوشاندند تا نشکند» (شمیسا، ۱۳۷۷: ۷۴)
از نم، آینه صائب در حصار آهن است
صوفیان دانند قدر خرقة پشمینه را (صائب، ج ۱: ۱۱۹)
هم‌چو بخت سبز گیرد از هوا زنگار را
از نم آینه‌ام تا روی در بازار کرد (همو، ج ۳: ۱۱۶۳)
۵. در قدیم آینه را صیقل می‌دادند تا زنگار آن زدوده شود و برای این کار از خاکستر استفاده می‌کردند.
زنگ از آینه تاریخ صیقل می‌برد
مگذران بی‌باده روشن شب آینه را (صائب، ج ۱: ۱۱۹)
۶. به نظر می‌رسد که آینه‌های فلزی دورو بوده‌اند.
اگر تو چشم توانی ز هر دو عالم بست
دل سیاه تو آینه دورو گردد (صائب، ج ۴: ۱۷۷۷)
۷. هم‌چنین در اشعار دوره صفویه از لفظ سیماب برای آینه‌ها زیاد سخن رفته که بیان‌گر روی کار آمدن آینه‌های شیشه‌ای در این دوره است.
در کف آینه چون سیماب باشم بی‌قرار
گر سلیمان جا به دست خود دهد مور مرا (صائب، ج ۱: ۷۹)
- نیست کار ساده‌لوحان راز پنهان داشتن
صفحه آینه بال و پر شود سیماب را (همو، ج ۱: ۱۱)
۸. آینه‌های شیشه‌ای دوره صفویه به بعد، در داشتند (شمیسا، ج ۱: ۱۳۷۷: ۷۷) و گاهی نیز در آینه‌ها را نقش و نگار می‌دادند.
در ته پرده ز جوهر بودش چین جبین
گرچه آینه در خانه بازی دارد (صائب، ج ۴: ۱۶۰۷)
- به روی هر که چون آینه وا کردم در خود را
به عیب دیگران معیوب کردم گوهر خود را (نجیب کاشانی: ۳۳)

در قدیم برای امتحان زنده بودن فرد بیمار، مقابل صورت و دهان او آینه‌ای قرار می‌دادند. اگر آینه تیره و تار می‌شد، می‌دانستند که بیمار نفس می‌کشد و هنوز زنده است

در قدیم برای آن که به طوطی سخن گفتن را بیاموزند، آینه‌ای مقابل آن می‌گذاشتند و شخصی در پشت آینه قرار می‌گرفت و کلماتی را بیان می‌کرد و طوطی نیز که تصویر خود را در آن می‌دید، تصویر می‌کرد که طوطی دیگری سخن می‌گوید و بدین وسیله، سخن گفتن را می‌آموخت

مگر شد به گردون زمین در نبرد که بر خویش چار آینه راست کرد (همو: ۲۹۶)

۸. در قدیم برای امتحان زنده بودن فرد بیمار، مقابل صورت و دهان او آینه‌ای قرار می‌دادند. اگر آینه تیره و تار می‌شد، می‌دانستند که بیمار نفس می‌کشد و هنوز زنده است.

از دل خسته من گر خبری می‌گیری برسان آینه را تا نفسی می‌آید (صائب، ج: ۴: ۱۷۵۴)

من به مردن همدم از ضعف خمار افتاده‌ام باید آوردن ز جام آینه در پیش دم (کلیم: ۲۴۰)

۹. یکی از مشاغل قدیم آینه‌داری بوده است. سیروس شمیسا در فرهنگ اشارات، ج ۱، ص ۷۶ چنین می‌نویسد:

«به آن که در برابر عروس آینه می‌گیرد تا خود را در آن بنگرد، آینه‌دار می‌گویند.»

تا به کی نازی به حسن عاریت

ماومن آینه‌داری پیش نیست (بیدل، زبان و ادبیات فارسی پیش‌دانشگاهی)

شهبسوار من که مه آینه‌دار روی اوست تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکب است (حافظ)

۱۰. در قدیم برای آن که به طوطی سخن گفتن را بیاموزند، آینه‌ای مقابل آن می‌گذاشتند و شخصی در پشت آینه قرار می‌گرفت و کلماتی را بیان می‌کرد و طوطی نیز که تصویر خود را در آن می‌دید، تصویر می‌کرد که طوطی دیگری سخن می‌گوید و بدین وسیله، سخن گفتن را می‌آموخت.

طوطی هر آن سخن که بگوید ز بر کند هر گه که شکل خویش ببیند در آینه (خاقانی: ۲۹۹)

طوطی از آینه می‌گویند می‌آید به حرف چون به لب زد مهر حیرت، دیدن رویش مرا (صائب، ج: ۱: ۸۱)

۱۱. به نظر می‌رسد که قدما آینه‌ای از مس می‌ساخته‌اند و بیمار در آن می‌نگریسته است تا بیماری لقه‌ او علاج یابد. ضیاءالدین سجادی به نقل از رساله گوهرنامه چنین می‌نویسد: «اکثر نظر به آینه مسی در خانه‌ای که نور آفتاب در آن خانه افتاده باشد، از الة لقه کند.»

(فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی، ج: ۲: ۱۴۱۶)

حاسد ز دولت تو گرفتار آن مرض کز مس کند برای وی آهن گر آینه (خاقانی: ۴۰۰)

۱۲. قدما مسافر را با آب و آینه و قرآن بدرقه می‌کردند. «آب بر آینه زدن و ریختن: چون کسی به عزم سفر از خانه برآید کس و کار او چند برگ سبز بر آن آینه گذاشته آب بر آن ریزند و این را شگون زود به هم رسیدن دانند.»

(مصطلحات الشعراء: ۲)

مادرم آب و آینه و قرآن در دست روشنی در دل من می‌بارد (محمدرضا عبدالملکیان، ادبیات اول متوسطه)

کیست آن کس که نه بر حال مسافر گرید؟

چشم آینه به دنبال مسافر گرید (همو، ج: ۶: ۳۴۶۳)

۱۳. در قدیم تالارهایی می‌ساختند که دیوارهای آن‌ها را با ریزه‌های آینه نقش و نگار می‌دادند. «آینه‌خانه: خانه‌ای که در آن نقش و نگار از آینه‌ریزه‌ها کنند.» (بهار عجم، ج: ۱: ۹۲)

دم را شمرده خرج در آینه‌خانه کن

از قیل و قال تیره مکن اهل حال را (صائب، ج: ۱: ۳۴۵)

دلم از داغ عشق لبریز است

طرفه آینه خانه‌ای دارم (نجیب کاشانی: ۳۸۵)

۱۴. و حتی دیوار بعضی از خانه‌ها را جهت تزئین آینه‌بندان می‌کردند. «آینه بستن: زینت دادن با آینه، آینه‌بندان، عمل تزئین خانه و کوی با نهادن آینه بسیار بر دیوارها و جز آن.» (سجادی، ۱۳۸۲ (ج: ۱): ۴۶)

ساخت فرو کند ز اسب، آینه بندد آسمان صبح قبا زره زند، ابر کند زره‌گری (خاقانی: ۴۲۶)

۱۵. «جادوگران و جن‌گیران آینه‌ای را در پیش چشم اطفال نگاه دارند و اوراد و اذکاری مخصوص می‌خوانند تا کودکان نابالغ، پریان و اعمال آن‌ها را در آینه ببینند و از گم شده یا سفر کرده‌ای که خبری از او نیست، به وسیله مشاهدات در آینه خبر دهند.» (معین، ۱۳۷۹، (ج: ۱): ۷۶۹)

۱۶. گاهی بر پشت آینه‌ها تصویری می‌کشیدند. «آینه تصویر: آینه‌ای که بر پشت آن پیش از سیماب تصویر کشیده باشند و بدین سبب، تمثال در آن نفوذ نتواند کرد.»

(گلچین معانی، ۱۳۷۳ (ج: ۱): ۸۹)

نیست چو آینه تصویر، امید نجات

عکس روی بار را از دیده حیران ما (صائب، ج: ۱: ۱۴۹)

۱۷. به نظر می‌رسد که در قدیم گاهی به عنوان رونما، آینه برای یکدیگر می‌بردند که امروزه این رسم به صورت آینه فرستادن برای عروس باقی مانده است.

چون دولت تو پرده براندازد از جمال آرد به رونما، ز حلب قیصر آینه (صائب، ج: ۶: ۳۵۵۶)

از همه عالم دل بی‌کینه‌ای می‌خواستم

رونمای حسن یار، آینه‌ای می‌خواستم (نجیب کاشانی: ۳۶۵)

۱۸. قدما اعتقاد داشتند که اگر در شب یا در روز اول ماه در چیزی که نحوست دارد نگاه کنند، تمام آن ماه را با نحوست سپری خواهند کرد؛ بنابراین، به چیزهایی که مثل آینه نحوست نداشت، نگاه می‌کردند.

چشم اگر پوشیده‌ام از ابرویت، بی‌وجه نیست دیده‌ام ماه نو و آینه‌ای می‌خواستم (نجیب کاشانی: ۳۶۴)

۱۹. از آن‌جا که آینه‌ها نازک و شکننده بود، ظاهراً قالبی از موم درست می‌کردند و آینه را در آن می‌گذاشتند تا آسیب نبیند.

درباره معنای فعل

با دل نازک ملایم ساز خلق خویش را
بیش تر از موم می‌باشد حصار آینه را (صائب، ج: ۱، ۱۲۳)
البته در ادب فارسی ترکیبات بسیاری با آینه ساخته شده است؛ هم‌چون آینه زانو (= کاسه زانو)، آینه بخت (= آینه‌ای که در مجلس عقد زناشویی، برابر عروس نهند)، آینه چینی (= آینه از مس و نقره و برنج)، آینه آسمان (= کنایه از خورشید)، آینه دل، آینه دق، آینه اسکندر و ... که در این مقاله مجال پرداختن به آنها نیست.

پی‌نوشت

۱. آراستن خود به جامه و غیره.

منابع

- ۱- ابوالقاسم فردوسی؛ شاهنامه، به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان، چاپ ششم، نشر قطره، نه جلد، ۱۳۸۲.
- ۲- ابوطالب کلیم کاشانی؛ دیوان، مقدمه مهدی افشار، چاپ اول، انتشارات زرین، ۱۳۶۲.
- ۳- افضل‌الدین بدیل خاقانی؛ دیوان، مقابله و تصحیح و مقدمه و تعلیقات به کوشش سید ضیاء‌الدین سجادی، چاپ هفتم، انتشارات زوآر، ۱۳۸۲.
- ۴- خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی؛ دیوان، به کوشش صفر صادق‌زاد، تهران، نشر قطره، چاپ چهارم، ۱۳۷۹.
- ۵- دهخدا، علی اکبر؛ لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، پنجاه جلد، ۱۳۳۷.
- ۶- سجادی، ضیاء‌الدین؛ فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی، چاپ دوم، انتشارات زوآر، دو جلد، ۱۳۸۲.
- ۷- شمیسا، سیروس؛ فرهنگ اشارات ادبیات فارسی، چاپ اول، انتشارات فردوس، دو جلد، ۱۳۷۷.
- ۸- گلچین معانی، احمد؛ فرهنگ اشعار صائب، دو جلد، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- ۹- لاله نیک چند، بهار؛ بهار عجم، فرهنگ لغات ترکیبات کنایات و امثال فارسی، سه جلد، چاپ اول، تصحیح کاظم دزفولیان، انتشارات طلایه، ۱۳۸۰.
- ۱۰- محمد صائب تبریزی؛ دیوان، به کوشش محمد قهرمان، چاپ چهارم، انتشارات علمی و فرهنگی، شش جلد، ۱۳۸۳.
- ۱۱- محمد غیاث‌الدین رامپوری؛ غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۱۲- محمد نجیب کاشانی؛ کلیات نجیب کاشانی، به مقدمه و تصحیح و تعلیقات اصغر دادبه و مهدی صدیقی، چاپ اول، انتشارات میراث مکتوب، ۱۳۸۲.
- ۱۳- معین، محمد؛ فرهنگ فارسی، ۶ جلد، چاپ شانزدهم، انتشارات امیرکبیر، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۹.
- ۱۴- نجم‌الدین رازی؛ گزیده مرصاد العباد، به انتخاب و با مقدمه محمد امین ریاحی، چاپ ششم، انتشارات علمی، ۱۳۷۳.
- ۱۵- وارسته لاهوری (سیالکوتی)، فرهنگ مصطلحات‌الشعرا، چاپ اول، مؤسسه پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۶۴.

چکیده

در این مقاله کوشیده‌ایم، ضمن ذکر دلایل و شواهدی از «باب شیر و گاو» از کتاب کلیله و دمنه درباره معنای فعل «درگردانم» در جمله «می‌اندیشم که به لطایف‌الحیل و به هروجه که ممکن گردد بکوشم تا او را درگردانم» توضیح دهیم.

کلید واژه‌ها:

کلیله و دمنه، باب شیر و گاو، فعل درگردانم.

مدخل

در کتاب ادبیات فارسی سال سوم دبیرستان، رشته ادبیات و علوم انسانی، در درس «باب شیر و گاو» از کتاب کلیله و دمنه توضیحی در صفحه ۵۶ کتاب درسی درباره معنای فعل «درگردانم» از صفحه ۵۳ کتاب آمده است، که در این جا برآنیم تا آن را بهتر بشناسیم.

در این کتاب (ادبیات سال سوم علوم انسانی) فعل «درگردانم» در جمله «می‌اندیشم که به لطایف‌الحیل و به هروجه که ممکن گردد بکوشم تا او را درگردانم» به صورت «منصرف کنم» معنی شده است که با توجه به فحوای کلام و سیاق سخن و نیز شواهد و سخنانی که به دنبال آن در اصل داستان می‌آید، این معنی چندان با اصل کلام و جمله و کل مطلب، سازگار نیست.

مسعود دلاویز
کارشناس ارشد زبان
و ادبیات فارسی
دبیر آموزش و پرورش